

اسلام‌شناسی (سه جلد)



■ علی شریعتی
■ مجموعه آثار: ۱۶ و ۱۷ و ۱۸

«درس‌های حسینیّه ارشاد» نام کتابی سه‌جلدی از علی شریعتی بر پایه درس‌هایی است که در حسینیّه ارشاد ارائه شده است. این کتاب با طرح کلی و اساسی مکتب بر پایه جهان‌بینی آغاز می‌شود؛ و در ادامه با بیان و شرح شعب جهان‌بینی مکتب یعنی فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و در ضمن مقایسه مکاتب دیگر نتیجه‌نهایی ارائه مکتب را فراهم آمدن ایدئولوژی‌ای می‌داند که جامعه آرمانی مولود آن است.

کویر



■ علی شریعتی
■ مجموعه آثار: ۱۳ و ۲۰

این کتاب از ابعاد مختلف اهمیت دارد. واقع کویر استعاره‌ای است برای نشان دادن جایگاه این مرد روی زمین پس از سقوط مفهومی. کویر همچنین در جایی توسط افراد متفکر برای یک زندگی معنوی گرا انتخاب شده است. کویر همچنین به برخی از خاطرات شریعتی و برخی از عقاید و بینش‌های نوگرایانه وی که با زبان شاعرانه توضیح داده شده اشاره دارد.

حسین وارث آدم



■ علی شریعتی
■ مجموعه آثار: ۱۹

این کتاب سخنرانی‌های شریعتی را در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ شمسی در حسینیّه ارشاد دربردارد. نام کتاب از زیارت وارث گرفته شده است. این سخنرانی‌ها ابتدا به صورت جزوه منتشر شد و سپس در یک جلد به چاپ رسید. این کتاب هشت سخنرانی دارد. شایان ذکر است که استاد مرتضی مطهری این کتاب را نقد کرده و آن را روضه‌ای مارکسیستی نامیده است.

یک حزب کمونیستی فرومی‌کاست. اما این حزب دارای چه مختصاتی است؟ با توجه به آنچه که از آثار شریعتی در نقد لیبرالیسم و در ستایش آنارشیسم به دست ما رسیده است، می‌توان اذعان کرد «حزب شریعتی، حزبی است تمامیت‌خواه، توتالیتر و اقتدارگرا که نه ماشین انتخابات یا نهاد اداره‌کننده‌ی دولت یا تشکیل‌دهنده‌ی مجلس، که عهده‌دار سبک زندگی و متولی عقیده‌ی مردم است. حزبی که شریعتی از آن نام می‌برد و سعی دارد اصول آن را با تشیع سازگار نشان دهد، یک نماینده‌ی تاریخی به نام ابوذری غفاری دارد. شریعتی جمله‌ی معترضه‌ی ابوذری را در ابتدای کتابی با همین عنوان می‌آورد که می‌گوید: «در شگفتم از کسی که در خانه‌اش نانی نمی‌یابد و با شمشیر آخته‌اش بر مردم نمی‌شورد.» این جمله بیش از آنکه ارزشی تاریخی و مذهبی داشته باشد، برای شریعتی یک سرمایه‌ی سیاسی به شمار می‌رود.

شریعتی، پیشرفت خطی به مثابه انگاره‌ی درونی تاریخ فلسفه‌ی غرب را به چالش می‌کشد و الزام‌طی طریق جوامع غیرغربی از نسخه‌ی غربی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او همانند آل‌احمد ضمن محکوم کردن روشنفکران تجددخواه دوره‌ی مشروطه آنان را پیشگامان تهاجم فرهنگی غرب به ایران و جاده‌صاف‌کن استعمار معرفی می‌کند. این رویکرد انتقادی شریعتی در نهایت به طرد و رد تجدد می‌رسد.

چه اینکه «به نظر شریعتی، تجدد ناآگاهانه و غیرمستقیم عمل می‌کند و فرمان می‌دهد و هویت ملت‌های غیرغربی را به شیوه‌ای تغییر می‌دهد که متجدد ایرانی یا مسلمان احساس می‌کند با فرهنگ غرب پیوندهای بیشتری دارد تا با فرهنگ خود.» او بر آن بود که جامعه‌ی ایران هنوز با ماشین‌بسیم و فرآیندهای معطوف به تکنوکراسی فاصله دارد، اما از پیشانی به‌وجودآمده توسط آن در امان نیست. اینجا است که مشخص می‌شود «حرف‌های او درباره غرب و تبیین‌هایش گاه یادآور کتاب غرب‌زدگی آل‌احمد است و طبعاً همه اشکالات آن کتاب را نیز دارد.» تا اینجا مشخص شد که شریعتی را می‌توان اجمالاً تجددستیزی دانست که نه تنها با اندیشه‌ی دموکراسی و حقوق بشر و دیگر الزامات آن مخالف است، بلکه صریح‌ترین منتقد متجددین ایرانی نیز به شمار می‌رود. او نحوه مواجهه‌ی ما با غرب را همانند آل‌احمد زیر سوال می‌برد اما برخلاف آل‌احمد نسخه‌ی جایگزینی برای آن دارد که از آن می‌توان به عنوان رویکرد ایجابی شریعتی به مسئله و ارائه‌ی یک راه‌حل یاد کرد. اما «راه‌حل شریعتی چیزی نیست جز «خودیاب» یا همان بازگشت به خویش، در برابر از خودبیگانگی... راه‌حلی که خود برگرفته از فکری غربی است و تقلید از آن (یعنی بازگشت غربیان در دوره‌ی رنسانس به یونان باستان) که برای سازگاری با عالم اسلامی بازسازی شده است.» اما این گفتمان «بازگشت به خویشستن» علی شریعتی چیست؟ خود شریعتی معتقد است که به معنای «بازگشت به خویشستن اصیل و انسانی و احیای ارزش‌های فرهنگی، فکری، سازنده و مترقی و آگاهی‌بخش خود ما.» است. اما به نظر می‌رسد این گفتمان بیش از آنکه جهت‌گیری اعتقادی و فکری داشته باشد، از نگرشی سیاسی و ایدئولوژیک برخوردار است.



در برابر امواج تجدد و توسعه را بر عهده گرفته است. در تعریف شریعتی، روشنفکر کسی است که همزمان از مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و عرفان توشه بگیرد و برابری را از کارل مارکس، آزادی را از ژان پل سارتر و عرفان را از پاسکال بیاموزد. شریعتی به عنوان روشنفکری مذهبی، تشیع را مکتب برابری، آزادی و عرفان می‌دانست و امام اول شیعیان را به مثابه شخصیتی برابری‌خواه‌تر از مارکس، آزادی‌خواه‌تر از سارتر و عارف‌تر از پاسکال معرفی می‌کرد.

اگر راه و رویه‌ی چیره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر مارکسیسم بود، علی شریعتی چپ‌زده‌ترین چهره‌ی این تاریخ به حساب می‌آید. او «پراکسیس را به عنوان اساس شناخت‌شناسی انسانی از مارکس وام گرفت و اصولی ضروری از فلسفه او مانند زیربنا و روبنا، تضاد طبقاتی، از خودبیگانگی و ایدئولوژی را سودمند یافت.» با این حال او در آثار متنوع و گسترده‌ی خود انتقاداتی را نیز متوجه مارکسیسم و اردوگاه کمونیسم می‌داند. شریعتی با اینکه از مارکسیسم الهام می‌گرفت و از تناقضات آن با اسلام آگاهی داشت، با مهارتی که مخصوص به خود اوست، از امکان‌های تفکر مارکسیستی برای ساختن ایدئولوژی خود بهره می‌گرفت. ایدئولوژی‌ای که تا حد زیادی همان مارکسیسم بود که با انگاره‌هایی از اگزیستانسیالیسم و نگرش‌هایی عرفانی تزئین شده بود. از

این بابت شریعتی همانند دیگر نیروهای مذهبی، مارکسیسم را دشمن اسلام نمی‌دانست. به عبارت بهتر «شریعتی مارکسیسم را نه دشمن اسلام، که رقیب اسلام می‌دانست، و به همین علت سعی می‌کرد که در برابر سرمایه‌داری و لیبرالیسم، از مارکسیسم سبقت بگیرد و از آن جلو بزند.» با اینکه شریعتی هیچ‌گاه نتوانست از میدان جاذبه‌ی مارکسیسم یا به عبارت بهتر سوسیالیسم که از آن به عنوان فلسفه‌ی زندگی خود یاد می‌کرد رهایی یابد، اما همواره می‌کوشید که مفاد و مواد آن را در قالب تاریخ تشیع تزئین کند.

تصور شریعتی از مذهب و دیانت یک تعریف بدیع است که قرابتی با تصدیق فلاسفه، متکلمین و متفکرین ندارد. اصولاً «دین از نظر او عرصه‌ی تفکر فلسفی و کلامی نیست، برنامه‌ی فوری عمل است.» به همین خاطر با کنار گذاشتن سنت دامنه‌دار تاریخ اندیشه‌ی اسلامی که فقها، فلاسفه حکم و شعرا در پروراندن آن نقش داشته‌اند، رویکردی خالی از هر گونه امعان نظر علمی و دینی اتخاذ می‌کند و می‌گوید: «بهترین تعریف از مذهب این است که مذهب یک ایدئولوژی است و بهترین تعریف برای ایدئولوژی این که ایدئولوژی ادامه‌گریزه است.» البته کاهش مذهب به گریزه از سوی شریعتی نشان‌دهنده‌ی یک عادت ناپسند است که در مجموعه آثار او به فور یافت می‌شود و آن هم خودمرجع‌پنداری اوست. شریعتی برای نشان دادن اینکه بهترین تعریف از مذهب، حواله کردن آن به ایدئولوژی به مثابه گریزه است، هیچ مدرک و منبعی ارائه نمی‌کند

شریعتی علاوه بر اینکه خود را مرجعی مستند می‌پنداشت، مهارت جالب‌توجهی در فروکاهش مکاتب و دگرگونی مفاهیم داشت. بدین ترتیب که فرهنگ ایرانی را به دیانت اسلامی، دیانت اسلامی را به هویت شیعی و هویت شیعی را به

علی شریعتی
روشنفکری بود که علم و فلسفه را به چیزی نمی‌گرفت و تنها به سخی از جامعه‌شناسی بها می‌داد. او همواره به فارابی و ابن‌سینا به عنوان شخصیت‌های فلسفی و علمی تمدن اسلامی پشت می‌کرد و به جای آن شخصیت‌های تاریخی نظیر سلمان فارسی و ابوذری غفاری را گرامی می‌داشت